

# بلاغت

نشست دو روزه

## ارشد و بلاغ نوآموزان

تاریخچه مکاتب اخلاقی مسلمین

مهدی علینزاده

نظریه های اخلاقی

محسن جوادی

فقه الاخلاق

امیر غنوی

محمد لکنه‌زاد

اخلاق کاربردی

زهره خرازی

سید حسن اسلامی

روش تحقیق در علم اخلاق

رضا مختاری

سید علیرضا صاکی

زبان ۹ اسفندماه ۹۶

مکان: بلوار محمد امین، کوچه ۱۳، پلاک ۲۹ • اطلاعات بیشتر پیامک به شماره: ۰۹۳۰۱۸۱۲۱۵۰  
همراه با ارائه مدرک پایان دوره \*\*\* هزینه دوره ۲۰/۰۰۰ تومان

## نشست دوروزه اخلاق برای نوآموزان

نشست اول: روشی تحقیقی در علم اخلاق

با ارائه: حجت الاسلام و المسلمین رضا مختاری

۹ اسفندماه ۱۳۹۶

به قلم: علی علینزاده

## معرفی استاد:

رضا مختاری مدیر مؤسسه کتابشناسی شیعه است. او در کنار تحصیل، به تدریس و تألیف و تحقیق پرداخته است و در سال ۱۳۷۸ مرکز تدوین و نشر متون درسی حوزه (مرکز متون) را تأسیس نموده که تا کنون، ۱۵ کتاب درسی برای حوزه‌های علوم دینی منتشر کرده است. همچنین در سال ۱۳۸۵، مؤسسه کتابشناسی شیعه را به منظور معرفی دقیق آثار مکتوب شیعه با همکاری عده‌ای از دوستانش بنیان نهاده که تاکنون حدود پنجاه جلد کتاب و مجله منتشر کرده است. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به سیمای فرزندگان (در زمینه اخلاق اسلامی و شرح حال عالمان شیعه)، جمع پریشان، الدر النضید و مختصر منیة المرید اشاره کرد. دکتر مختاری همچنین صاحب مقالات متعددی در حوزه‌های فلسفه اسلامی و ... می‌باشد که در مجلات معتبر علمی به چاپ رسیده است و همچنین راهنمایی و مشاوره پایان‌نامه‌های متعددی را در این زمینه‌ها برعهده داشته است.



## چکیده:

برای تحقیق در هر علمی، به ابزار تحقیق و پژوهش نیازمند هستیم. در هر علمی، مهم‌ترین ابزار برای پژوهش در آن علم، منابع آن به حساب می‌آید. یکی از نقصان‌های جدی ما در امر پژوهش، چه در عصر قدیم که کتاب‌ها در دسترس نبوده است و چه در عصر جدید، کم‌اطلاعی راجع به منابع و کمبود آن‌ها است. همان‌طور که می‌دانید مهم‌ترین منابع دینی ما، قرآن و سنت هستند و پژوهشگران اسلامی، همواره به هنگام مراجعه به این منابع، در موارد متعددی دچار خطاهای ناشی از کم‌دقتی می‌شده‌اند. در نوشتار پیش‌رو، به تعدادی از این خطاها پرداخته می‌شود.

همان‌طور که می‌دانید برای تحقیق در هر علمی، به ابزار تحقیق و پژوهش نیازمند هستیم. در علوم، منابع هر علم، مهم‌ترین ابزار برای پژوهش در آن علم به حساب می‌آیند. مسلط بودن بر منابع هر علم و آشنایی با آن‌ها، برای پژوهش در هر علمی بیشترین کمک را می‌کند.

یکی از دوستان بنده می‌گفت: «در نجف اشرف به خدمت علامه امینی رسیدم و به ایشان عرض کردم که قصد دارم پژوهشگر شوم و خدمت شما آمده‌ام تا مرا راهنمایی کنید. علامه فرمودند: شما روزها به کتابخانه‌ی امیرالمومنین بیایید<sup>۱</sup> و همه‌ی کتاب‌های این کتابخانه را ورق زده و به جلد، طرح جلد، مولف، موضوع و تعداد جلد‌ها نگاه کنید تا با همه‌ی این منابع آشنا شوید. من از فردای آن روز به کتابخانه رفتم و بدون توجه به موضوع کتاب‌ها، آن‌ها را برداشته و بررسی می‌کردم. این کار سه ماه طول کشید. بعد از این کار خدمت علامه رسیدم و عرض کردم من همه‌ی کتاب‌ها را دیدم. ایشان فرمودند: بدایه و نهایه چه کتاب‌هایی هستند و چه کسی مولفشان است و چند جلد است؟ گفتم: تاریخی هستند و مولفشان ابن کثیر است و چهارده جلد است. ایشان فرمودند: برو و یک جلدش را بیاور. من جایش را بلد بودم و رفتم یکی از جلد‌ها را آوردم. ایشان دوباره پرسیدند: مبسوط سرخسی چه کتابی است و چند جلد دارد؟ گفتم: فقهی است و فلان تعداد جلد است. ایشان دوباره فرمودند: برو و یک جلدش را بیاور. من هم آوردم. ایشان وقتی دیدند که من به کتاب‌ها مسلط شده‌ام، فرمودند: حالا وقت آن شده است که پژوهش را شروع کنی.»

### در هر علم، منابع آن علم، مهم‌ترین ابزار برای پژوهش در آن به حساب می‌آیند.

ممکن است کسی بگوید نسخه‌های دیجیتالی کتاب‌ها را می‌بینیم و احتیاجی به دیدن نسخه‌های فیزیکی و کاغذی آن‌ها نیست. نسخه‌های دیجیتال برای مراجعه خوب هستند اما یکی از بهترین راه‌ها برای آن‌ها که جزئیات کتاب‌ها در ذهن نقش ببندد این است که در کتابخانه‌های قفسه‌باز، کتاب‌های مربوط به اخلاق را تورق کنید تا حجم، مولف، تاریخ تالیف و چگونگی چاپ کتاب‌ها را به ذهن بسپارید. این کار کمک می‌کند تا خیلی راحت و مسلط به سراغ پژوهش برویم. یکی از نقصان‌های ما در امر پژوهش، چه در عصر قدیم که کتاب‌ها در دسترس نبوده و چه در عصر جدید، کم‌اطلاعی راجع به منابع و کمبود آن‌ها است. به دلیل همین نقصان، ما در تاریخ علم نیز کار چندانی نکرده‌ایم. امروزه، بر اثر سستی و تنبلی در پی احاطه به منابع نیستیم اما در گذشته منابع به سختی به دست می‌آمده‌اند اما امروزه

<sup>۱</sup>. این کتابخانه در نجف اشرف، کنار قبر علامه امینی قرار دارد و در فضای کمی که دارد کتاب‌های زیادی در آن جا داده شده‌اند. طبقات بالای این کتابخانه برای کسی که تا به حال به آن جا نرفته باشد، ممکن است ترسناک باشد، چون راه‌پله‌ی باریکی دارد که احتمال سقوط از آن‌ها وجود دارد.

بحمدالله کتابخانه‌های تخصصی و منابع دیجیتال و کاغذی فراوانی وجود دارد. پس قدم اول پژوهش این است که منابع را بشناسیم.<sup>۲</sup>

## نقل قول در پژوهش:

نکته‌ی دوم این است که امروزه، از آنجایی که تألیف کتاب و مقاله امتیازات مادی و معنوی زیادی دارد، روی انتحال و نقل از دیگران حساسیت زیادی وجود دارد. به طوری که گاهی اگر کسی حتی یک تعبیر را از دیگری نقل کند، او آدرس می‌خواهند؛ مثلاً اگر کسی بخواهد تعبیر «بیدارگران اقالیم قبله» را که تعبیر قشنگی از استاد محمدرضا حکیمی است به کار ببرد، رسم است که بگوید: این تعبیر را از ایشان نقل کرده‌ام. اما در گذشته این رسم نبوده و اشکالی هم نداشته است. اینجا به دنبال این نیستیم که چرا این کار اشکال نداشته ولی اجمالاً می‌توان گفت که در گذشته، در هیچ کدام از رشته‌های فقه، فلسفه، ادبیات و کلام فایده‌ی مادی و معنوی زیادی بر پژوهش مترتب نبوده

است. مؤلف در کتابی، مطلب خوبی را متناسب با طبع و فهم و ذوقش می‌یافته و نقل می‌کرده و هیچ الزامی نبوده که بگوید این حرف، حرف شخص دیگری است؛ مثلاً در کتاب‌های فلسفی، مثل اسفار ملاصدرا موارد زیادی از مباحث مشرقیه‌ی فخر رازی نقل شده است. حتی بعضی در این رابطه مقالات انتقادی نوشته‌اند که ملاصدرا مطالب زیادی را از منابع دیگران نقل

---

**احیاء العلوم در جهت بخشیدن به کتب اخلاق اسلامی،  
تأثیر زیادی داشته‌است. بسیاری از مطالب نقل شده در این  
کتب، از احیاء العلوم هستند اما از این کتاب نامی نبرده  
شده‌است.**

---

می‌کند، اما منبع را ذکر نمی‌کند. یکی از آقایان می‌گفت: در مباحث مشرقیه چنین تعبیری وجود دارد: «هذا مما لم یسبقنی الیه احد» (یعنی قبل از من کسی این را نگفته است.) و ملاصدرا حتی این را هم از آنجا نقل کرده است. این اتفاق منحصر به ایشان هم نیست. فیض کاشانی و شیخ طوسی هم همین‌طور بوده‌اند. علامه‌ی حلی در بعضی از کتاب‌هایش از «المعتبر» محقق حلی، عبارت و پاراگرافی را بدون اشاره به منبع اصلی، نقل می‌کند. در علمای اخلاق نیز چنین است. همان‌طور که عرض کردم در گذشته ایراد و اشکالی متوجه این مطلب نبوده است و از طرفی این کتاب‌ها، کتاب‌هایی معروفی بوده‌اند، این‌طور نبوده است که کسی مطلبی را نقل کند و خواننده متوجه این نقل نشود. این کتب در دسترس اهل فن بوده و به قول یکی از اساتید: «وقتی می‌خواهیم مسلک فقیه یا فیلسوفی را در مطلبی نقل

---

<sup>۲</sup>. البته پژوهشگاه دفتر تبلیغات اسلامی، کتابشناسی اخلاق را چاپ کرده است. این کتاب برای آشنایی با اسامی و تاریخ اجمالی مؤلفین خوب است اما خود بررسی و تورق کتاب‌ها موضوعیت دارد.

کنیم، به جای اینکه خودمان وقت بگذاریم و عبارت پردازی کنیم، بهتر است که اگر خود او مطلبی را به خوبی بیان کرده، همان عبارت را نقل کنیم.»<sup>۳</sup> پس تعبیراتی هم چون انتحال و سرقت بر این کارها صادق نیست.

در کتب اخلاقی نیز چنین بوده است؛ مثلاً از زمان تالیف احیاء العلوم غزالی تا الان، بسیاری از کتب اخلاقی، تحت تاثیر احیاء العلوم بوده‌اند. احیاء العلوم در جهت بخشیدن به اخلاق اسلامی، تاثیر زیادی داشته است. بسیاری از مطالب نقل شده در این کتب، از احیاء العلوم هستند اما از این کتاب نامی نبرده شده است. خود احیاء العلوم نیز از منابع قبلی مثل «قوت القلوب» ابوطالب مکی و «مصباح الشریعه» بهره برده و اسمی از آن‌ها نیاورده است. شهید ثانی هم تحت تاثیر احیاء العلوم غزالی است و در خیلی از جاها مثل «منیة المرید»، «کشف الریبه عن احکام الغیبه» و «اسرار الصلوٰة» مطالبی را بدون ذکر منبع نقل می‌کند. او در «منیة المرید» نیز از یکی از کتاب‌های معاصر خویش که تالیف یکی از علمای اهل سنت است، مطالبی را که به نظرش خوب می‌آمده نقل می‌کند.<sup>۳</sup> به هر حال مقصود این است که اگر در کتابی اخلاقی، نظریه‌ای دیدید، نمی‌توانید بگویید که این مطلب لزوماً برای این مولف است؛ بنابراین اگر ریشه‌یابی کنیم و به منابع اول برسیم، هم جزئیات نظریه برایمان روشن‌تر می‌شود و هم ابهامات نظریه برطرف می‌شود. چه بسا مطلبی در طول تاریخ و در کتب مختلف، از قول کسی نقل شده است و در صورتی که منبع اصلی آن را بیابیم، بتوانیم ابهاماتش را برطرف کنیم. مجدداً عرض می‌کنم که این کار از نظر اخلاقی و تالیفی ایرادی نداشته است و مثل سایر علوم در کتاب‌های اخلاقی نیز رایج بوده است.

### شیوه‌های مختلف نگارش کتب اخلاقی:

همان‌طور که می‌دانید کتاب‌های اخلاقی سبک‌ها و روش‌های مختلفی دارند و کتاب‌های اخلاقی دوره‌ی اسلامی نیز از این قاعده استثنا نبوده و همگی یکسان نیستند. من به اجمال به این مطلب اشاره می‌کنم تا به مطلب اصلی‌ام برسم. بعضی از کتب مثل «السعادة و الإسعاد» ابوالحسن عامری و «تطهير الأعراق» ابن مسکویه<sup>۴</sup> فلسفی و عرفانی محض هستند. خواجه نصیرالدین طوسی دو کتاب اخلاقی مهم با نام‌های «اخلاق ناصری» و «اوصاف الاشراف» دارد که اولی بیشتر صبغی فلسفی و دومی بیشتر رنگ عرفانی دارد. این دو کتاب با هم تفاوت‌هایی دارند که خود خواجه نیز در

<sup>۳</sup> . این کتاب اخیراً با عنوان «در التّصیّد فی ادب المفید و المستفید» چاپ شده است. نام کامل کتاب شهید ثانی نیز «منیة المرید فی ادب المفید و المستفید» است. ملاحظه می‌فرمایید که این دو کتاب حتی در نامگذاری نیز به یکدیگر شبیه هستند.

<sup>۴</sup> . در این کتاب قوای نفس بررسی شده و برای هر قوه‌ای اعتدالی تعیین شده است که این اعتدال فضیلت بوده و جنبه افراط و تفریط آن، رذیلت است. این سبک تا دوره‌ی ما، در خیلی از کتب مثل جامع السعادت مرحوم نراقی نیز ادامه پیدا کرده است و ریشه‌ی آن در یونان است. البته اصلاحاتی روی آن صورت گرفته است و این‌طور نبوده است که هر چه در یونان بوده در کتاب‌های ما نیز نقل شده باشد.

مقدمه به آن‌ها تصریح می‌کند.<sup>۵</sup> سبک دیگری از کتب اخلاقی، کتاب‌هایی هم‌چون «احیاء العلوم» غزالی هستند. او در این کتاب سبک قبلی را بهم زده و کتابش را به چهار بخش تقسیم کرده است: ربع عادات، ربع عبادات، ربع منجیات و ربع مهلکات. هر کدام از این چهار بخش نیز ده عنوان و موضوع دارد. غزالی در زمان خودش دیده که بیشتر مسلمانان درگیر ایرادهای نظری هستند و کوشیده است تا در این کتاب مشکلات را به شکلی عملی از طریق اسلام حل کند. شاید بتوانیم بگوییم یکی از کتاب‌هایی که بیشترین تاثیر را در دوره‌ی اسلامی بر اخلاقیون و مکاتب اخلاقی داشته، همین کتاب است. حتی در زمان خود ما، مرحوم آقای حسینعلی راشد<sup>۶</sup> که سخنرانی‌هایشان از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ در رادیو پخش می‌شده است، از غزالی در سبک و آراء، تاثیر بسیاری پذیرفته بوده است. ایشان حرف‌های متین و حساب‌شده‌ای می‌زدند که بر اساس قرآن و روایات و تعقل بودند و طبع مردم آن را پذیرفته و به مطالب اخلاقی جذب می‌شدند. علاوه بر آن‌چه گفتیم، سلسله‌ای از کتب اخلاقی نیز وجود دارند که چنین هستند. در زمان ما کسی که بیشترین طرفداری را از این سبک کرده، مرحوم امام خمینی اعلی الله مقامه است. در دوره‌های قبل نیز نمونه‌هایی داشته‌ایم. مثل کتب اخلاقی ابن طاووس با نام‌های «کشف المحجبه» و «محاسبه النفس» یا «محاسبه النفس» کفعمی. در دوره‌های بعد سبک دیگری پدید آمد که کتاب‌هایی مثل «لقاء الله» و «المراقبات» مرحوم ملکی تبریزی یا نامه‌ها و دستورالعمل‌های اخلاقی مثل «تذکره المتقین» از این سبک پیروی کرده‌اند. این‌ها معتقدند که می‌توان با استفاده از آیات و احادیث و مواعظ هشدار دهنده، افراد را متخلق ساخت و اینکه صرفاً بر دردها و درمان‌ها و علائم امراض اخلاقی آگاه باشیم، راه به جایی نمی‌برد. می‌دانید که روش کتاب‌هایی مثل جامع السعادات این است که در ابتدا فضیلت یا رذیلتی مثل حسد را تعریف می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند تعریف حسد فلان است و فلان فرق را با غبطه داشته و در آیات و روایات از آن چنین و چنان مذمت شده و نشانه‌هایش نیز این است. سپس در ادامه راه درمان آن را بیان می‌کنند. امام در کتاب‌های اخلاقی‌اش تصریح کرده است که این روش شخص را عالم به اخلاق می‌کند یعنی فضائل و رذائل و علائم و راه درمان آن‌ها را به او می‌شناساند ولی او را متخلق نمی‌کند. مرحوم مهدی روحانی از

<sup>۵</sup> . حالا که وارد این بحث شده‌ایم اجازه بدهید این را بگویم که بحث قوای نفس تا معراج السعاده و جامع السعادات به همین شکل پیش آمده است. این همان نظریه‌ی اعتدال ارسطویی است که قوای نفس را چهارتا برشمرده است. این چهار قوه عبارتند از: قوه‌ی عاقله، قوه‌ی غضبیه، قوه‌ی شهویه و قوه‌ی عامله. در این نظریه گفته شده است که حد وسط این قوا، اعتدال آن‌ها است و این اعتدال فضیلت است. از طرف دیگر، افراط و تفریط این قوا، رذیلت آن‌ها به حساب می‌آید. مثلاً حد وسط قوه‌ی عاقله که حکمت است، فضیلت بوده و طرف افراط و تفریط آن که به ترتیب جربرزه و جهل هستند، رذیلت به شمار می‌آیند یا در قوه‌ی غضبیه که طرف افراط و تفریط آن به ترتیب تهور و جبن هستند رذیلت به حساب آمده و حد وسط آن که شجاعت است فضیلت محسوب می‌شود یا در قوه‌ی شهویه که اعتدالش عفت است، فضیلت بوده و افراط و تفریط آن که به ترتیب شره و خمود هستند، رذیلت می‌باشند یا در قوه‌ی عامله که حد وسط عدالت می‌باشد، فضیلت به حساب آمده و افراط و تفریطش که به ترتیب ظلم و انظلام هستند، رذیلت برشمرده می‌شوند. این اعتدال ارسطویی در بسیاری از کتب دوره‌ی اسلام حفظ شده است. البته مرحوم نراقی علاوه بر سبک ارسطویی، سعی کرده تا از آیات و روایات نیز شواهدی را بیابد. هم‌چنین کوشیده است تا منشا رذایل را نیز یافته و به قوای مختلف برگرداندشان. این هنر ایشان در جامع السعادات است.

<sup>۶</sup> . یکی از بهترین کتاب‌های اخلاقی و اجتماعی، مجموعه سخنرانی‌های آقای راشد است که در نه جلد به چاپ رسیده است.

مرحوم شاه‌آبادی بزرگ، استاد عرفان امام، نقل می‌کردند که ایشان فرمودند: در مقام علمی یک یهودی هم می‌تواند عارف شود، به این معنا که اصطلاحات و فوت و فن مطلب را یادبگیرد اما متخلق شدن به اخلاق با صرف این نسخه‌پیچی‌ها حاصل نمی‌شود. امام نظریه‌ای و در کتاب‌هایشان نیز همین نظریه را دنبال کرده‌اند. اجازه بدهید تا از روی کتاب خودشان این مطلب را بخوانم:

«به نظر قاصر، اخلاق علمی و تاریخی و همین‌طور تفسیر ادبی و علمی و شرح احادیث به این منوال (یعنی منوال اعتدال ارسطویی) از مقصد و مقصود، دور افتادن و تبعید قریب نمودن است. نگارنده در پی آن است که مهم در علم اخلاق و شرح احادیث مربوط به آن یا تفسیر آیات شریفه‌ی راجع به آن، آن است که نویسنده‌ی آن با ابشار و انداز و موعظه و نصیحت و تذکر و یادآوری، هر یک از مقاصد خود را در نفوس جایگزین کند. به عبارت دیگر کتاب اخلاق، باید

موعظه‌ی کتیبه باشد و خود، دردها و عیب‌ها را معالجه کند نه آن که راه علاج نشان دهد. ریشه‌های اخلاق را فهماندن و راه علاج را نشان دادن، یک نفر را به مقصد نزدیک نکند و قلب ظلمانی را نور ندهد و خلق فاسد را اصلاح ننماید. کتاب اخلاق آن است که به مطالعه‌ی آن، نفس قاسی نرم و غیر مهذب، مهذب و ظلمانی،



نورانی شود و آن هم به این است که عالم در ضمن راهنمایی، راهبر و در ضمن ارائه‌ی علاج، معالج باشد و کتاب، خود دوا‌ی درد باشد، نه نسخه‌ی دوانما. طیب روحانی، کلامش باید حکم دوا داشته باشد، نه حکم نسخه. نویسنده راه نوشتن کتاب اخلاق را باز کرده که اگر عالمی نویسنده و قادر بر تقریر و تحریر پیدا شد، این طور بنویسد، نه این که خود من را چنین قدرت و قلم شکسته‌ام را چنین توانایی یا قلب ظلمانی‌ام را این بینایی است. معلوم است اشکال نمودن سهل است ولی حل آن مشکل است. ما از خدای متعال توفیق می‌طلبیم که قلب سخت ما را نرمی دهد، و اخلاص را نصیب فرماید که شاید از این نوشته‌ی نالایق دلی به دست آید.»<sup>۷</sup>

<sup>۷</sup>. پیشگفتار کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل، نوشته‌ی امام خمینی.

مشاهده می‌فرمایید که روش امام در اخلاق این است و روش دیگران را چندان قبول ندارد. به خصوص در مقدمه‌ی «شرح جنود عقل و جهل» و در داستان‌هایی که نقل می‌کنند، به روش غزالی حمله می‌کنند و می‌فرمایند: «این‌ها کسی را به مقصد نمی‌رساند و دور می‌کند.» فیض کاشانی در «محجۀ البیضاء فی تهذیب الاحیاء»، مطالب نامربوط «احیاء العلوم» را کنار گذاشته و احادیث شیعه و مطالب درستی را به آن تزریق کرده است. این هم سبک دیگری از کتاب‌های اخلاقی است. مقصود این است که کتاب‌های اخلاقی سبک‌ها و روش‌های مختلفی دارند. خیلی از حرف‌ها هستند که باید به سراغ ریشه‌ی اصلی‌شان برویم تا ابهاماتشان رفع شود. عمده‌ی کتاب‌های اخلاقی امام، شرح احادیث هستند؛ مثلاً در اربعین حدیث، ۲۹ حدیث اخلاقی جمع‌آوری شده است و باقی احادیث کلامی و ... هستند یا کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، شرح حدیثی است که در کافی آمده است یا در کتاب‌های مثل آداب الصلوة و اسرار الصلوة نیز که بیشتر جنبه‌ی عرفانی دارند، عمده‌ی مطالب احادیث هستند.

عمده‌ی منابع برای ما کتاب و سنت هستند. البته حرف‌های قدما و فلاسفه نیز به جای خود هستند ولی عمده‌ی منابع

---

**متأسفانه یک‌ه‌ از کم توجه‌های ما در دوران اخیر، کم توجه‌ به حدیث و سنت است. اگر کسی از حدیث زیاد حرف بزند، فوراً متهم به اخباری‌گری می‌شود؛ در حالی که اخباری‌گری، ربطی به حدیث و توجه به آن ندارد.**

---

همین دو منبع هستند. در سنت هم باید دقت‌هایی بشود. می‌دانید که تا همین اواخر، علامه‌ی بحر العلوم که فاصله‌ی چندانی هم با ما ندارند و گویا وفاتشان در ۱۲۱۲ است، رسماً کتاب «وافی» فیض کاشانی را که جامع کتب اربعه است و تماماً حدیث است، تدریس می‌کرده‌اند. در دوره‌هایی کتاب‌های حدیثی نزد اساتید خوانده می‌شده‌اند و متن و سند

همگی بررسی می‌شده. فخر المحققین در «ایضاح الفوائد» می‌گوید: «من دوبار، تهذیب ده جلدی شیخ طوسی را نزد پدرم خواندم و دفعه‌ی دوم آن در فلان سال، در راه مکه بود و وقتی فلان سوال را از ایشان پرسیدم، ایشان آن‌طور جواب داد.» مقصود این است که در گذشته عنایت به حدیث خیلی بیشتر از الان بوده است و الان به آن کم توجهی می‌شود. یکی از مشکلات ما هم این است. متأسفانه یکی از کم توجهی‌های ما در دوران اخیر، کم توجهی به حدیث و سنت است. اگر کسی از حدیث زیاد حرف بزند، فوراً متهم به اخباری‌گری می‌شود؛ در حالی که اخباری‌گری، ربطی به حدیث و توجه به آن ندارد.

در اینجا لازم است عرایضی را راجع به حدیث خدمتتان عرض کنم تا به این منبع مهم، توجه بیشتری پیدا کرده و از آن استفاده‌ی بیشتری بکنید. بگذارید سخنم را با یک مثال پیش ببرم:



## لزوم دقت در منابع:

حدیث «نیة المؤمن خیر من عمله»، حدیث معروفی است و سیدمرتضی در معنای این حدیث وجوه مختلفی را برشمرده است. مرحوم کاشف الغطاء نیز گویا در مقدمه‌ی «کشف الغطاء» وجوهی را برای این حدیث بیان کرده است. یکی از آقایان نیز که مقاله‌ای نوشته و ریشه و قرائن صدور حدیث را استخراج کرده، معنایی بر خلاف تمام معانی قبلی پیدا کرده است. مقصودم این است که در استفاده از منبع مهم حدیث، باید به نکته‌های زیادی توجه کنیم که تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌کنم: اولین نکته در فهم حدیث این است که منابع اصلی حدیث را پیدا کنیم. منابع بر دو گونه هستند:

الف. منابع طولی: گاهی مثلاً شما حدیثی را در کتاب کافی می‌بینید و بعد می‌بینید همان حدیث در وسائل، وافی، بحار، جامع الاحادیث الشیعه، میزان الحکمه، الحیاه هم وجود دارد. مشاهده می‌کنید که یک حدیث در بیست کتاب روایت شده است اما وقتی بررسی می‌کنید، می‌بینید که منبع اصلی کافی بوده و باقی همه این حدیث را از کافی گرفته‌اند. اصطلاحاً به این منابع، «منابع طولی» گفته می‌شود. این منابع در طول منبع اصلی هستند و یک منبع به حساب می‌آیند. هرچند گاهی از اینکه فلان شخصیت حدیثی را آورده و آن را مورد بحث قرار داده، نوعی اعتباربخشی فهمیده می‌شود اما با اینهمه این‌ها همه یک منبع هستند.

ب. منابع عرضی: گاهی مثلاً یک حدیث در کافی با سند به خصوصی می‌آید و در دعائم الاسلام نیز این حدیث با سندی دیگر تکرار می‌شود. می‌دانید که کلینی در قم و بغداد بوده و قاضی نعمان در مصر. این دو معاصر یکدیگر بوده‌اند.<sup>۸</sup> منابع این دو نیز مختلف بوده است. یا مثلاً در محاسن برقی حدیثی با سند به خصوصی آمده و در امالی و عیون الاخبار همین حدیث با سند یا شکل دیگری تکرار شده است؛ بنابراین به منابعی که حدیثی را از هم نگرفته‌اند، «منابع عرضی» گفته می‌شود. علاوه بر این گاهی دیده می‌شود که حدیثی در منابع اهل سنت نیز وجود دارد. منابع اهل سنت هم حدیث را از ما نگرفته‌اند بلکه خودشان، معمولاً طرق جداگانه‌ای دارند. یا گاهی حدیثی در منابع زیدیه هم آمده است و این حدیث باز هم تقویت می‌شود. وقتی ما حدیثی را در منابع متعدد عرضی می‌بینیم و همه‌ی مصادر را بررسی می‌کنیم، خود همین نسبت به صدور، اطمینانی را ایجاد می‌کند. نمی‌خواهم بگویم لزوماً هرچه در همه‌ی منابع باشد، صادر شده است. می‌دانید که امروزه نظریه‌ی غالب این است که صرفاً به روایت نگاه نمی‌کنیم تا اگر روایت یک حدیث ثقة بودند، بگوئیم حدیث صادر شده و صحیح است و اگر نبودند خیر؛ بلکه نظریه‌ی غالب اصولیون، وثوق به صدور است نه صرفاً وثوق به روایت. به این معنا که ممکن است حدیثی صحیح بوده و راویان ثقه‌ای هم داشته باشد، اما وثوق صدوری پیدا نکنیم و در نتیجه به آن عمل نکرده و کنارش می‌گذاریم؛ بنابراین اگر مجتهد و مستنبط به هر

<sup>۸</sup>. قاضی نعمان در ۳۶۳ و کلینی در ۳۲۹ از دنیا رفته است.

شکلی - ولو با جمع قرائن - به صدور حدیث و ثوق و اطمینان پیدا کرد، می تواند به آن عمل کند. پس امروزه و ثوق صدوری طرفداران بیشتری از و ثوق سند و راوی دارد. ما می توانیم از این طریق، بسیاری از ابهامات و مشکلاتی را که در حدیث داریم، رفع کنیم.

آیت الله مددی در این باره تعبیر «شناسنامه‌ی حدیث» را به کار می‌برند. به این معنا که هر حدیثی را که دیدید، باید دنبالش بگردید تا منبع اولیه و اصلی را پیدا کنید؛ مثلاً اگر حدیثی را در بحار، وسائل، کتاب‌های جوامع متاخر مثل جامع احادیث الشیعه، میزان الحکمه یا الحیاء دیدید، باید به سراغ ریشه‌ی اصلی اش بروید. چه بسا منبع اصلی با این منبع اختلافات متنی داشته باشد و وقتی به آن منبع اصلی نگاه می‌کنیم در آن قرائن و شواهدی بیابیم که به کمک آنها بهتر می‌توانیم معنای حدیث را بفهمیم.

یکی از مشکلات ما هم امروزه همین است. همان‌طور که در فقه و اصول و کلام، به حدیثی به تنهایی عمل نمی‌کنیم و با خودمان می‌گوییم: چه بسا مخصص و مقید داشته باشد در اخلاق هم باید همین کار را بکنیم. در اخلاق هم نباید وقتی حدیثی را می‌بینیم، بدون توجه به احادیث معارض و مقید و مخصصش، بر طبق آن نظر بدهیم. باید این عمل فقه‌ای و اجتهادی، در برداشت از اخلاق هم صورت بگیرد. پس اصول فقه منحصر در فقه نیست بلکه برای برداشت کلامی و اخلاقی از احادیث نیز به اعمال روش‌های اجتهادی نیاز داریم. بله. خیلی از احادیث هستند که موعظه و نصیحت هستند. در اینجا کاری به احادیث دیگر نداریم و می‌توانیم آن را برای مردم بازگو کنیم. اما، خیلی از اوقات، احادیث طوری هستند که مخصص و مقید داشته و به جمع بین احادیث نیاز داریم. وقتی به این قائل باشیم، اگر حدیثی مجهول یا مجعول باشد، متوجهش می‌شویم. بسیاری از مطالب وجود دارند که در ادعیه آمده‌اند. می‌دانید که در مقام دعا، به هر شکلی که خدا را بخوانیم، مانعی ندارد. خواندن خدای متعال، چه به دعای ماثورازائمه باشد و چه به دعای انشائده توسط خودمان یا فلان عالم، ایرادی ندارد. حتی نظر مرحوم شیخ صدوق این بود که در قنوت نمازهای واجب هم می‌توان به فارسی دعا کرد. مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی هم در قنوتشان شعر فارسی می‌خواندند. فکر می‌کنم این بیت بود:

زان پیش‌تر که عالم فانی شود خراب / ما را ز جام باده‌ی گلگون خراب کن<sup>۹</sup>

حال اگر دعای فارسی هم محل اشکال باشد، دعای عربی محل اشکال نیست. مانعی ندارد که این دعا از منشآت علما باشد. پس در مقام دعا مانعی وجود ندارد اما اگر می‌خواهیم از دعا معارفی را استنباط کنیم، باید حتماً مطمئن شویم

۹. حافظ

که این دعا از معصوم صادر شده است. صرف اینکه دعایی در کتب ادعیه و زیارات موجود باشد، کافی نیست؛ مثلاً ابن طاووس مشاهده کرده که برای فلان امامزاده یا معصوم، دعای مأثوری وجود ندارد و فرموده: زواری که می آیند، به فلان شکل زیارت کنند. این خیلی هم برای زیارت و دعا خوب است ولی اگر قرار است معارفی اخلاقی یا کلامی را استنباط کنیم، باید حتماً از صدور دعا مطمئن شویم. برای حصول این اطمینان هم باید دقت‌های زیادی به خرج داد مگر این که بخواهیم به دعا، در حد نظریه‌ی یک عالم پردازیم که این اشکالی ندارد؛ مثلاً بگوییم نظر ابن طاووس فلان است. شاید به خاطر تسامحی که در نقل احادیث اخلاقی وجود داشته است و بیشترشان برای پند و موعظه بوده‌اند و به سند توجهی نمی‌کردند، کم‌دقتی‌هایی در این زمینه صورت گرفته باشد. امروزه با منابع و ابزارهای پژوهشی که وجود دارد، دیگر مسامحات گذشته مقبول نیستند. بگذارید مثالی بزنم: رساله‌ی ذهبیه، منسوب به امام رضا (علیه السلام) است اما خیلی‌ها تحقیق کرده و معتقدند که چنین انتسابی صحیح نیست و برای دیگران است. ظاهراً نظرشان درست هم است یا مثلاً معروف است که مصباح الشریعه برای امام صادق (علیه السلام) است اما آیت الله بروجردی معتقد بودند که این رساله از آن قشیری است، نه امام صادق (علیه السلام) یا مثلاً درباره‌ی توحید مفضل بعضی معتقدند که متعلق به امام صادق (علیه السلام) نبوده و ریشه‌های دیگری دارد. در دعاها هم همین‌طور است؛ مثلاً درباره‌ی جملات آخر دعای عرفه که با صدر این دعا نیز از نظر سبک و سیاق فرق دارد، بحث‌های زیادی وجود دارد و حالا که منابع منتشر شده است، معلوم شده است که آن فرازاها، از حکم عطاءالله اسکندرانی<sup>۱۰</sup> است. البته در مقابل هم عده‌ای اصرار دارند که از معصوم است. گویا آیت الله بهجت فرموده‌اند که ابن طاووس را در خواب دیدم و ایشان به من گفتند: ذیل دعای عرفه، از سیدالشهدا (علیه السلام) نیست. از طرفی چون این دعا در مفاتیح آمده است، خیلی از ما این انتساب را مسلم پنداشته و در بسیاری از کتب، به فقره‌هایی از این دعا مثل «ما ذا وجد من فقدک» و «عمیت عین لا تراک علیها رقیبا» و ... استشهد می‌کنیم. آنهایی که معتقدند این دعا متعلق به معصوم نیست، دلایلی دارند؛ از جمله اینکه در خود این جملات، تعبیری با اشتباهات ادبی وجود دارد که محال است این تعبیرات از معصوم صادر شده باشد؛ مثل تعبیر «اغیار» که جمع غیر است؛ در حالی که در عربی «غیر» جمع بسته نمی‌شود یا بعضی دیگر از این تعبیرات که مشخص است مربوط به قرن هفتم و هشتم هستند. آنهایی که سبک‌شناسی می‌کنند و با سبک ادعیه و جملات آشنا هستند، می‌دانند که عباراتی هم چون «محقت الاثار بالاثار» متعلق به قرن هفتم و هشتم هستند. علت اینکه این فرازاها وارد مفاتیح شده‌اند، این است که این فرازاها در حاشیه‌ی نسخه‌ای از اقبال ابن طاووس وجود داشته‌اند اما امروزه پژوهشگران پنجاه نسخه از اقبال را بررسی کرده‌اند و دیده‌اند که در خیلی از نسخه‌های اصیل و قدیمی اقبال این ذیل وجود ندارد. البته در بعضی نسخ موجود بوده است. علتش هم این بوده که در گذشته، کتب، دعایی، رجالی

<sup>۱۰</sup> او در عربی، مثل خواجه عبدالله انصاری در فارسی است و جملات زیبای دعایی دارد. عطاءالله انصاری، کتابی به نام «حکم عطائیه» دارد که شرح‌های زیادی هم بر آن نوشته شده است. شاید شصت شرح بر این کتاب نوشته‌اند که خیلی‌هاشان هم چاپ شده است.

و ... به شکل نسخ خطی موجود بوده‌اند و مالک نسخه، اگر مطلبی را متناسب با مطالب آن کتاب تشخیص می‌داده، آن را در حاشیه‌ی آن نسخه می‌نوشته است. حتما دیده‌اید که در کتب قدیمی در اول و آخر کتاب، مطالب زیادی مثل تاریخ تولد، ثبت عاریه و ثبت طلب‌ها و ... را می‌نوشته‌اند.<sup>۱۱</sup> در رجال نجاشی هم مشابه این مساله وجود دارد؛ مثلا مطلبی را داریم که در چاپ‌های متاخر در متن آمده است اما بعضی از محققین مثل آیت الله شبیری معتقدند که کاتبی این مطلب را قبلا در حاشیه نوشته و نسخه‌بردارهای بعدی این مطلب را در متن آورده‌اند. این مطلب زیاد اتفاق می‌افتد و چیز عجیبی هم نیست. پس وقتی می‌خواهیم یک حکم دقیق اخلاقی یا کلامی را استنباط کنیم، باید در صدور حدیث یا دعا دقت کنیم.

**آیت الله بروجردی می‌فرمودند: «همان‌طور که در آیات به شأن نزول توجه می‌کنیم، در احادیث نیز باید به شأن صدور حدیث توجه کنیم که ناظر به چه چیزی است.»**

### **لزوم دقت در فهم حدیث:**

علاوه بر این، بعد از اینکه صدور حدیث معلوم شد، فهم حدیث نیز نکته‌ای است که معمولا به آن کم توجهی می‌شود. آیت الله بروجردی می‌فرمودند: «همان‌طور که در آیات به شأن نزول توجه می‌کنیم<sup>۱۲</sup>، در احادیث نیز باید به شأن صدور حدیث توجه کنیم که ناظر به چه است.» چه بسا این حدیث ناظر به حرفی در جامعه‌ی آن روز بوده است؛ مثلا ممکن است حدیث ناظر به یکی از نظرات فقهای اهل سنت آن زمان بوده باشد. توجه به قرائن و شأن صدور حدیث و مراجعه به آراء و احادیث اهل سنت، در فهم ما خیلی تاثیرگذار است. این مورد تاکید آیت الله بروجردی بوده است. ما در بخش فهم حدیث هم، خیلی از اوقات کم توجهی می‌کنیم. برای اینکه حرفم بی‌شاهد نباشد، مثالی را نقل می‌کنم: می‌دانید که پرتیراثرترین کتاب در بین شیعیان، نهج البلاغه است. حتی بعضی از اهل فن می‌گویند: فقط نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، بیش از یک میلیون بار چاپ شده است. بگذارید راجع به فهم و متن چند جمله از نهج البلاغه مثال‌هایی بزنم تا ببینید ما چه قدر کوتاهی داشته‌ایم: در خطبه‌ی اول نهج البلاغه که خطبه‌ای توحیدی است، چند فقره وجود

<sup>۱۱</sup>. حالا که بحث نسخه‌های خطی به میان آمد، بگذارید مطلبی را برای شما تعریف کنم: در حمله‌ی مغول به بغداد، بسیاری از کتاب‌ها را به رود دجله و فرات ریختند. کتابی در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی با عنوان «سنن نسائی» وجود دارد که برای اهل سنت است. در گوشه‌ی این کتاب نوشته شده است: «این کتاب، از کتاب‌هایی است که من از رود دجله و فرات گرفته‌ام و این یادگاری آنجا است.» مقصودم این است که چیزهای زیادی در نسخه‌ها می‌نوشته‌اند. مالک نسخه، مطلب خوبی را از عطاءالله اسکندرانی دیده و در گوشه‌ی نسخه‌اش یادداشتشان کرده است. بعدها ناسخین و کاتبین بعدی، مطالب حاشیه را وارد متن کرده‌اند؛ چون در قدیم چاپ نداشته‌اند و کتاب‌ها را استکتاب می‌کرده‌اند. حدودا ۲۰۰ سال است که چاپ وارد کشورهای اسلامی شده است. گفته‌اند اولین کتابی که در ایران چاپ شده است نیز، رساله‌ی جهادیه‌ی قائم مقام فراهانی است. البته در اروپا بیشتر از ۵۰۰ سال است که کتاب‌ها را چاپ می‌کنند.

<sup>۱۲</sup>. هر چند مورد مخصص نمی‌شود.

دارد که می‌خواهم از روی کتاب برایتان بخوانم‌شان. خلاصه‌ی مطلب این است که در خطبه‌ی اول نهج البلاغه، یک ناسخ کم‌ذوق و بی‌توجه - نه از روی تعمد، بلکه از روی اشتباه، فکر کرده که در این جملات افتادگی وجود دارد و - جمله‌ای را اضافه کرده است که از حضرت نیست. این جمله در هیچ کدام از نسخ خطی و مصادر نهج البلاغه نیز موجود نیست. تمام کسانی هم که این خطبه را نقل کرده‌اند، این جمله را نیاورده‌اند. این اشتباه در همه‌ی چاپ‌ها، به جز چند نسخه‌ی اصلاح شده که اخیراً چاپ شده است، وجود دارد. در خطبه‌ی اول نهج البلاغه چنین آمده است:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»

این جملات بر یک وزن و سیاق، تا سه پاراگراف و فقره ادامه دارند:

«فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَاهُ وَ مَنْ جَزَاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»

در فقره‌ی بعدی آمده است:

«وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيهِمْ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ»

خلاصه تا سه فقره این مطلب ادامه دارد. دقت کنید که در این جا چون تالی و جزای بعضی از جملات، شرط جمله‌ی بعدی واقع شده است، یک کاتب خیال کرده است که یک شرط از اینجا افتاده است و از نزد خودش شرطی را به این جا اضافه کرده است. در جمله‌ی زیر هر کدام از تالی‌ها، مجدداً شرط جمله‌ی بعدی قرار می‌گیرند:

«فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَاهُ وَ مَنْ جَزَاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»

حالا به فقره‌ی بعدی نگاه کنید. در این فقره نیز تالی هر جمله، شرط جمله‌ی بعدی قرار گرفته است:

«وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ»

در اینجا عبارت «وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ» به قیاس فقرات قبل اضافه شده است. این جمله در هیچ کدام از منابع نهج البلاغه موجود نیست. آقای محمودی نیز، چند سال پیش کتابی شبیه به نهج البلاغه را تصحیح کرد که کلمات امیرالمومنین در آن بود و این جمله در آن خطبه موجود نیست. این کتاب صدسال قبل از نهج البلاغه تالیف شده است و الان مجمع تقریب نیز این کتاب را چاپ کرده است. حتی این جمله در شروح قدیمی نهج البلاغه مثل شرح ابن

هیثم بحرانی و ابن ابی الحدید نیز وجود ندارد. البته امروزه در تعدادی از چاپ‌ها این جمله را نیآورده‌اند؛ مثلاً در نهج البلاغه‌ای که آقای قیس عطار در مشهد چاپ کرده‌اند، این جمله موجود نیست. بنابراین این جمله از حضرت نیست. کسانی نیز به این نکته اشاره کرده‌اند؛ مثل مرحوم شیخ علی غفاری که به کتب حدیثی خدمت‌های زیادی کرده است. ایشان اولین کسی بودند که کتاب کافی، فقیه و تالیفات شیخ طوسی را به شکل حروفی چاپ کردند. ایشان بدون اینکه به نسخه‌های خطی تسلطی داشته باشند، در جایی اشاره کرده‌اند که این جمله در بحار نیست و معنای روشنی نیز ندارد؛ چون اگر چیزی مجهول باشد، دیگر قابل اشاره نیست. فلاسفه نیز گفته‌اند که مجهول مطلق، قابل اخبار نیست؛ مثلاً اگر من از شما پرسم: اینجا هست یا نیست؟ شما نمی‌توانید جوابی بدهید، چون شما نمی‌دانید که من از چه چیزی دارم سوال می‌پرسم. همچنین نمی‌توانی بگویی: «نمی‌دانم» چون ممکن است که در صورت متوجه شدن مقصود، می‌توانستید به آن جواب بدهید. پس اگر چیزی مجهول مطلق باشد، نمی‌توان به هیچ‌وجه از آن خبر داد، در حالی که در این جمله گفته شده است: «من جهله فقد اشار الیه». آیا کسی که به خداوند متعال جاهل است، به خدا اشاره کرده است؟ مگر کسی که جاهل است می‌تواند اشاره کند؟

جالب است بدانید که در شروح معاصر ما خیلی راجع به این جمله بحث کرده‌اند. البته بحثشان راجع به این نبوده است که این جمله از حضرت نیست؛ بلکه آن را معنا و پردازش کرده‌اند. حال آن که اصلاً چنین جمله‌ای از حضرت نیست و در نقل حدیث بی‌توجهی شده است. این نمونه‌ای از کم‌توجهی در نقل بود.

بگذارید راجع به کم‌توجهی در ترجمه و فهم نیز مثالی بزنم. شاید بسیاری از شما، این جمله را برای مردم روی منابر خوانده و معنا کرده باشید. حضرت امیر، بعد از ضربت خوردن از ابن ملجم، وصیتی دارند که در نامه‌ی ۴۷ نهج البلاغه منعکس شده است. در این نامه دو جمله وجود دارد که در چهل ترجمه از نهج البلاغه، به اشتباه ترجمه شده است. بسیاری از شروح نیز همین اشتباه را مرتکب شده‌اند. از قضا در ترجمه‌ای که مربوط به قرن ششم بوده و مترجمش هم معلوم نیست، این جمله درست ترجمه شده است. حضرت در این وصیت می‌فرمایند:

«أوصيكمَا وَ جَمِيعَ وَاٰلِهِ وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ»

«صلاح ذات البین» به معنای آشتی دادن بین دو نفر بوده و فضیلتش از «عامه الصلاه و الصیام» بیشتر است. حالا «عامه الصلاه و الصیام» را چه‌طور باید معنا کرد؟ این عبارت در ترجمه‌ها و شروح نهج البلاغه — حتی در ترجمه‌ی مرحوم شهیدی نیز که ترجمه‌ی مسجع و مقفا و خوبی است — به اشتباه ترجمه شده است. بعضی این تکه را به «یک‌سال نماز و روزه» ترجمه کرده‌اند. بعضی دیگر گفته‌اند این عبارت یعنی: «نماز و روزه‌ی همه‌ی عمر». بعضی دیگر مثل مرحوم

شهیدی گفته‌اند: «نماز و روزه‌ی سالیان». بعضی‌ها هم اصلاً کلمه‌ی «عامه» را معنا نکرده و صرفاً گفته‌اند: «نماز و روزه». بعضی دیگر نیز به «هر نماز و روزه‌ای» ترجمه کرده‌اند. اگر بخواهم در این جا شواهد زیادی بیاورم، وقت شما گرفته می‌شود؛ ما باید برای فهم این حدیث به تعبیرات مشابه در کلمات معصومین و لغت مراجعه کنیم و با اندکی توجه، می‌توانیم معنای این عبارت را متوجه شویم. «عامه» در مقابل «خاصه» است. «عامه» به معنای «بیشتر» و «خاصه» به معنای «کمتر» است. علت اینکه به اهل سنت عامه گفته و شیعیان را نیز خاصه می‌نامیم، همین است. این در تعبیرات نهج البلاغه و جملات ادبی، خیلی رایج است. نمی‌خواهم با آوردن شاهد، وقتتان را بگیرم. پس «عامه الشیء» به معنای «اکثریت» است. حتی حدیثی در کتاب‌های اهل سنت وجود دارد که از معصومین ما سوالی کرده‌اند و معصومین ما آن حدیث را رد کرده‌اند. از این معلوم می‌شود که آن حدیث در جامعه‌ی اهل سنت معروف بوده است و وقتی از حضرت راجع به آن پرسیده‌اند، حضرت آن حدیث را رد کرده‌اند. آن حدیثی که در کتب اهل سنت آمده است، این است: «عامه اهل النار النساء». این حدیث در چند جا هم آمده است. آیا این به ذهنتان عجیب نمی‌آید؟ اگر عامه را به معنای «همه» بگیریم که پیداست، اشتباه است. در بعضی دیگر از کتب اهل سنت آمده است که «اکثر اهل النار النساء». یکی از معاصرین این حدیث را رد کرده است و گفته: «معلوم است که این حدیث درست نیست؛ چون مرد هم به جهنم می‌رود». در حالی که معنای «عامه»، «همه» نیست، بلکه به معنای «اکثر» است. همین «اکثر» را هم امام (علیه السلام) رد کرده‌اند. فضیل می‌گوید، به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

«شیء یقوله الناس: ان اکثر اهل النار یوم القیامه، النساء» حضرت رده کرده و فرمودند: «انی ذلک و قد یتزوج الرجل فی الآخرة ألفاً من نساء الدنیا فی قصر من درة واحدة» هم -چنین حضرت در حدیث دیگری می‌فرمایند: «اکثر اهل الجنة من المستضعفین النساء علم الله عز و جل ضعفهن فرجهن»

هر چند این حدیثی که اهل سنت نقل کرده‌اند، درست نیست اما شاهد من این بود که «عامه» به معنای «اکثر» است. در جاهای دیگر هم این را داریم. پس معنای عبارت نهج البلاغه چنین خواهد بود: «آشتی دادن بین دو نفر از بیشتر نمازها و روزه‌ها فضیلت بیشتری دارد». مصداق این «بیشتر نمازها و روزه‌ها» چیست؟ شیخ طوسی در امالی فرموده است: «مراد، نماز و روزه‌ی مستحب است». علامه‌ی مجلسی نیز همین را در بحار نقل کرده است. پس معنای حدیث این است که آشتی دادن بین دو نفر، از نماز و روزه‌ی مستحب، با فضیلت‌تر است. این در ترجمه‌های جدید اشتباه معنا شده است اما در ترجمه‌ی قرن ششم درست آمده است. در این ترجمه چنین گفته شده: «صلاح آوردن میان دو کس، فاضل‌تر باشد از نماز و روزه‌ی نافله»

بگذارید جمله‌ی دیگری از همین وصیت نقل کنم که در ترجمه‌ی آن هم کم توجهی شده است. این را برای این به عنوان شاهد می‌آورم که صرفاً به ترجمه‌ها اکتفا نکرده و در ترجمه‌ی احادیث دقیق عمل کنیم. در صدر همین وصیت، چنین آمده است:

«أَوْصِيكُمْمَا وَ جَمِيعَ وَاٰهْلِی وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِی بَتَّقُوْی اَللّٰهَ وَ نَظْمِ اَمْرِكُمْ»

معمولاً رایج است که برای منظم بودن، به همین جمله تمسک می‌کنند و می‌گویند: حضرت فرموده است که منظم باشید. در حالی که «نظم امرکم» به معنای نظمی که امروزه از آن صحبت می‌کنیم، نیست. خیلی از لغات وجود دارند که در طول زمان، تطور معنایی پیدا می‌کنند. شاهدی دیگر نیز راجع به «زن» داریم که حضرت می‌فرمایند: «المراه ریحانه و لیست بقهرمانه» و در این عبارت نیز «قهرمانه» به معنای «قهرمان» امروزی نیست و معنای دیگری دارد که واردش نمی‌شویم. پس توجه به تطور معنایی خیلی مهم است و باید به همان منابع قدیمی‌ای مراجعه کرد که معنای لغت را در همان زمان صدور و نزول بیان کرده‌اند. در ترجمه‌ی عبارت فوق باید به چند نکته توجه کرد: اولاً این که عبارت فوق «نظم امرکم» است، نه «نظم امورکم» تا بگویید به معنای نظم در همه‌ی امور است. «امر» در خیلی از جاهای نهج البلاغه و همچنین در خطبه‌ی حضرت زهرا، به معنای حکومت است. در خطبه‌ی نود و دوم نهج البلاغه آمده است:

«وَ اِنْ تَرَکْتُمُوْنِی فَاَنَا کَاَحَدِکُمْ وَ لَعَلّٰی اَسْمَعُکُمْ وَ اطُوْعُکُمْ لِمَنْ و لَیْتَمُوْهُ اَمْرُکُمْ»

همچنین در خطبه‌ی شششقیه می‌خوانیم:

«فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْاَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ اُخْرٰی وَ قَسَطَ اٰخَرُوْنَ»

در خطبه‌ی دیگر از نهج البلاغه چنین داریم:

«وَ اِنَّ فِی سُلْطٰنِ اَللّٰهِ عِصْمَةً لِاَمْرِکُمْ»

در خطبه‌ی ۲۱۶ آمده است:

«اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اَللّٰهُ سُبْحٰنَهُ لِی عَلَیْکُمْ حَقًّا بِوَلٰیئِهِ اَمْرُکُمْ»

بنابراین اطلاقات «امرکم» و «امر» در نهج البلاغه و در خطبه‌ی حضرت زهرا (سلام الله علیها) به معنای حکومت است. «اولی الامر» هم به همین معناست. همچنین نظم در این جا به معنای سر وقت آمدن و رفتن نیست، بلکه در لغت عربی



اصیل به معنای همبستگی در مقابل فروپاشی است. نظم گاهی به معنای «انتظام» و «انسجام» است و در مقابل فروپاشی قرار دارد؛ مثلاً نخ تسبیح، به دانه‌های تسبیح نظم می‌دهد. حافظ می‌فرماید:

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

پس نظم در مقابل فروپاشی بوده و امر به معنای حکومت می‌باشد. بنابراین آنچه که در ابتدای وصیت حضرت بعد از ضربت خوردن آمده است، نظم حکومت است و معنایش این است که به حرف امام حسن (علیه اسلام) گوش بدهید و نگذارید این حکومت از هم بپاشد. برای این معنا در کتاب‌های لغت؛ مثل نهایی ابن اثیر شواهد بسیاری وجود دارد. با این همه، تمام ترجمه‌های معاصر گفته‌اند که این عبارت به معنای منظم بودن در کارهاست. بگذارید چند نمونه را بدون اسم آوردن از مترجمین برایتان بخوانم:

۱. شما را به تقوای الهی و نظم در زندگی، سفارش می‌کنم.

۲. امورتان را منظم کنید.

۳. توصیه می‌کنم شما را به تقوای الهی و نظم امور خویش.

۴. به شما دو تن و دیگران سفارش می‌کنم، کارهای خویش را منظم و مرتب کنید.

۵. شما را سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها.

همچنین در شروحنی که صرفاً برای این وصیت نوشته شده است، این اشتباه وجود دارد.

این دو نمونه مثال‌هایی بودند تا ما به فهم و ترجمه‌ی احادیث توجه بیشتری کنیم و سرسری از آنها عبور نکنیم. چه بسا چیزی که در نگاه ما ساده و آسان به نظر می‌آید، نیازمند دقت و تحقیق بیشتری باشد.

**کلیدواژه‌ها: روش تحقیق در اخلاق، پژوهش، قرآن، سنت، فهم حدیث، ترجمه‌ی حدیث، منابع حدیث**